



پیغام عشق

قسمت ہزار و پانصد و سی و سوم



با سلام و احترام خدمت آقای شهبازی عزیز و عاشقان گنج حضور

وصال و فراق

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

ای وصال یک زمان بوده، فراق سالها

ای به زودی بار کرده بر شتر احوالها

خدایا، وصال تو یک لحظه بوده، اما سالهاست که از فراق تو در راه حیران و سرگردان مانده‌ایم. باید از خودمان بپرسیم چرا؟ چون با تندتند فکر کردن آفلین را در مرکزمان گذاشتن، با من‌ذهنی و ابزارهایش زندگی کردن مثل حسادت، توقع، کینه، نفرت، حرص، جنگ و خونریزی، ویرانگری، تخریب در همه ابعاد وصالی که در یک لحظه اتفاق می‌افتد سالهاست به تعویق افتاده است.

خدایا، در اثر این سهل‌انگاری و بی‌توجهی ما بار شترت بستی و از ما دور شدی و از فضای یکتایی ما را به بیرون راندی، زیرا که ما عشق حقیقی به پروردگارمان نداشتیم، بلکه عشق من‌ذهنی نسبت به او داشتیم و عشق الهی با عشق ذهنی فرسنگ‌ها فاصله دارد، به همین خاطر ما گم‌شدگان سالیان دراز در فراق تو هستیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

شب شد و درچین ز هجران رخ چون آفتاب

درفتاده در شب تاریک بس زلزالها



خدایا، از فراق و دوری تو درون ما تاریک چون شب شده و دیگر جایی را نمی‌بینیم. زیرا به جای نور تو تاریکی همانیدگی‌ها و چیزهای آفل مثل همسر، پول، زیبایی‌ام، مقام در مرکز گذاشتیم. در این شب تاریک ذهن هر لحظه زلزله‌ای از جانب تو می‌آید که قسمتی از آفلین را برای ریختن نشانه می‌گیرد و چنان آن‌ها را در هم می‌کوبد که ما مات و مبهوت می‌مانیم. این هشدار را می‌دهی که من پروردگار تو هستم. حالا اگر ما عاقل باشیم، هشدار تو را جدی می‌گیریم و سعی در تغییر رفتار خود می‌کنیم و با خاموش کردن ذهن و فضاگشایی وارد فضای یکتایی که فضای امن هست می‌شویم. اما اگر هنوز در خواب هستیم و هشدار تو را جدی نگرفتیم، باید منتظر زلزله‌های بعدی از جانب تو باشیم.

خدایا، شمس تبریز تو هستی. نور تو همه عالم را گرفته، اما ما به سبب چسبیدن به آفلین و ماندن در ذهن نور تو را نمی‌بینیم. خدایا، عقل شناسایی ابزارهای من‌ذهنی را به ما نشان بده. خدایا، قدرت انداختن همانیدگی‌ها را به ما عطا کن. خدایا، ما را به نور خودت که همه وجود عالم را در برگرفته هدایت کن و سرانجام خدایا، ما را به سرزمین امن که سرشار از نور و روشنایی حضور تو هست وارد کن، همانند موسی.

آمین یا رَبَّ الْعَالَمین،

لیلا از شیراز

سلام بر غزل‌های عشق 

۱۰ برنامه ۹۹۱ تا ۱۰۰۰

تکرار غزل‌های مولانا شرابی به جانمان می‌ریزد که حتی من ذهنی هم مست شده و در آن بی خودی می‌توانیم همانیدگی‌ها را از خود بدزدیم. در حالت مستی ایجادشده از خواندن غزل‌ها بدون هیچ دردی می‌توانیم به راحتی همانیدگی‌ها را که همچون خاری دردناک در مرکزمان یا در پای هشیاری‌مان فرورفته خارج کنیم.

در تمثیلی تیرها را موقعی که حضرت علی (ع) نماز می‌خواندند از تنش خارج می‌کردند، چون ایشان مست اتصال به خداوند بوده و متوجه آن درد شدید نمی‌شدند.

آقای شهبازی جان هم در ابتدای هر برنامه یک بار غزل را به طور کامل می‌خوانند و پس از آن شروع به تفسیر غزل می‌کنند تا مست شویم. سپس با خواندن ابیات مثنوی شروع به شخم زدن ذهن و مرکزمان می‌کنند تا در حالت مستی بدون درد و قبضی همانیدگی‌ها را از ریشه درآورده و از مرکزمان خارج کنیم.

به توصیه دوست عزیزی ما نیز می‌توانیم از این فرمول در طول روز برای کار کردن روی خود استفاده کنیم. اولین کاری که در ابتدای صبح و موقع بیداری انجام می‌دهیم بارها و بارها خواندن و تکرار غزلی باشد که به جانمان نشست، و پس از آن که مست شدیم دنبال کارهای روزانه برویم که اگر در طول روز با خواندن مثنوی یا با اتفاقات شناسایی همانیدگی‌ها صورت گرفت با انبساط درونی برخورد کرده و دچار قبض و واکنش نشویم.

در ابتدا می‌بینیم که ذهن اجازه این کار را به ما نمی‌دهد و مرتب فکرها و کارهایی را مهم‌تر از تکرار غزل نشانمان می‌دهد تا کار تکرار را رها کنیم، ولی اگر صبر کنیم و همچنان با وجود مقاومت‌های من ذهنی غزل را مثلاً ده بار تکرار کنیم، فضا باز شده و ذهن خاموش می‌شود.

مراقبه مفیدی که در زمان تکرار صبحگاهی غزل می‌توانیم انجام دهیم: آن فکرها و چیزهایی که ذهن در این زمان نشانمان می‌دهد تا مانع تکرار غزل شود مهم‌ترین و بزرگ‌ترین همانیدگی‌های ما هستند.

شناسایی و نگه داشتن آن در هشیاری + صبر «قضا و کُن فکان» = آزادی

در ادامه مطلع غزل (اولین بیت) به‌همراه موضوع کلی ده برنامه‌ی اخیر که از پی‌دی‌اف متن کامل برنامه‌های گنج حضور جمع‌آوری شده ارائه می‌شود.

✓موضوع کلی برنامه ۹۹۱:

تا زمانی که در این بدن به‌عنوان روح زندگی می‌کنیم، آرزو و قرار خداوند به‌صورت ما بر این است که در این لحظه به خواب ذهن و درد فرو نرویم. درواقع خدا از ما می‌خواهد وقتی خودش را می‌فرستد بیدار باشیم یعنی مرکزمان هشیارانه عدم باشد و لحظه‌به‌لحظه به صنع دست بزنیم.

مطلع غزل ۱۷ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۲

نذر کند یار که امشب تو را

خواب نباشد، ز طمع برتر آ

✓موضوع کلی برنامه ۹۹۲:

همان‌طور که تمام کائنات با این کار بزرگ و دقیقش دور عقل کل می‌گردد ما نیز باید دور خدا بگردیم، یعنی اختیار را به من ذهنی ندهیم که مقصود گردش‌هایش را می‌داند و بنابراین دور خودش می‌گردد، بلکه همچون آسیا و بدون دانستن ذهنی دور خدا بگردیم.

مطلع غزل ۱۶ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

چرخِ فلک با همه کار و کیا

گردِ خدا گردد چون آسیا

✓موضوع کلی برنامه ۹۹۳:

هشیاری و امتداد خدا وارد شب دیگری که جسم انسان است شده. انسان از ثانیه صفر تا قبل از به پایان رسیدن عمرش فرصت دارد تا از خواب همانیدگی‌ها و عمل کردن براساس سبب‌سازی ذهن بیدار شده و به گنج حضور یا زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خدا دست پیدا کند.

مطلع غزل ۱۹ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

گر بنخسبی شبی ای مه‌لقا

رو به تو بنماید گنج بقا

✓موضوع کلی برنامه ۹۹۴:

همان‌طور که جسم ما از آفتاب بیرونی گرما می‌گیرد و زنده می‌ماند، ما به لحاظ معنوی و روحی هم احتیاج به غذایی داریم که باید از آفتاب زندگی یعنی خداوند بگیریم، پس باید با او و مرکز عدم باشیم. اگر با مرکز جسمی و بی‌او باشیم، افسرده و منجمد خواهیم شد.

مطلع غزل ۵ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹

با تو حیات و زندگی، بی تو فنا و مُردنا

زان که تو آفتابی و، بی تو بُودِ فِسرْدنا

✓موضوع کلی برنامه ۹۹۵:

مولانا از ما می‌خواهد به‌عنوان یک انسان با «چرا»های این غزل مراقبه کرده و ادامه دهیم تا بالاخره پاسخ آن‌ها را پیدا کنیم که مقصر ما هستیم که وفادار به خداوند نبوده و اشتباه فکر و عمل کرده‌ایم. اگر مدتی بگوییم: «چرا، چرا، چرا چیزهایی که ذهن من نشان می‌دهد مهم‌تر از خداست؟» دیگر آن‌ها به مرکز ما نمی‌آیند.

مطلع غزل ۷ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۰

ای بگرفته از وفا، گوشه، گران چرا چرا؟

بر من خسته کرده‌ای، روی، گران چرا چرا؟

✓موضوع کلی برنامه ۹۹۶:

مولانا از ما انتظار دارد روی قسمت‌های مختلف ابیات مراقبه کنیم تا هر کدام از قسمت‌ها ما را از یک لغزش من‌ذهنی حفظ کند. مثلاً این که ما با خدا قهر هستیم و اولین کسی که باید برای آشتی پیش‌قدم شود، انسان است، یعنی فقط باید خداوند را به مرکز کشید، نه آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد.

مطلع غزل ۱۳ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۹

پیش کش آن شاهِ شکرخانه را

آن گهرِ روشنِ دُرْدانه را

✓موضوع کلی برنامه ۹۹۷:

ما می‌خواهیم با استفاده از این غزل شیرین، سازنده و مهربان که پر از دانش است، یک مطلب آسمانی که مولانا گفته را به عمل تبدیل کنیم و بیدار شویم. این که ما از مرحله جمادی، نباتی و حیوانی برتر هستیم، ولی اکنون در ماجرای زندگی و ماجرای همانیدگی‌ها گیر افتاده‌ایم. ذهن پایگاهی ست که باید از آن جا هم بیرون ببریم.

مطلع غزل شماره ۹ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷

لعل لبش داد کنون مر مرا

آنچه تو را لعل کند، مر مرا

✓موضوع کلی برنامه ۹۹۸:

این غزل پر از حرکت و زندگی ست و بسیار سازنده می‌باشد که اگر آن را تماماً بخوانیم و کاربردش را در زندگی مان پیدا کنیم، ممکن است تحولی در ما صورت بگیرد. در شروع غزل خداوند به انسان به‌عنوان امتداد خودش می‌گوید: «با



فضاگشایی و سوار شدن هشیاری بر هشیاری، به‌سوی من بیا»، چون ما در ذهن به‌صورت من‌ذهنی خیلی از خداوند دور شده‌ایم و هر فکر و عملی با من‌ذهنی ما را دچار پشیمانی می‌کند.

مطلع غزل ۳۱ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۳

بیا بیا، که پشیمان شوی از این دوری

بیا به دعوت شیرین ما، چه می‌شوری؟

✓موضوع کلی برنامه ۹۹۹:

انسان باید دست‌به‌کار شود و دیگر ماه غلط من‌ذهنی را نبیند، یعنی آن را به مرکزش نیاورد، بلکه در اطراف همین ماهِ نادرست یا اتفاقی که ذهن نشان می‌دهد فضا باز کند تا ماهِ درست که خود زندگی‌ست را ببیند. و تمرکزش را روی این کار نگه دارد تا یواش‌یواش فضا گشوده‌تر شده و ماه کامل شود، یعنی خداوند به‌طور کامل خودش را در انسان مستقر کند و هیچ همانندگی‌ای در مرکز نماند.

مطلع غزل ۷ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸

ماهِ دُرُست را ببین، کو بشکست خوابِ ما

تافت ز چرخِ هفتمین در وطنِ خرابِ ما



✓موضوع کلی برنامه ۱۰۰۰:

مولانا در این غزل طرح خداوند که برای زندگی انسان‌ها بوده را نشان می‌دهد. این که ملولی ما یک وضعیت تحمیلی و حادث بوده و اگر با شادی به سمت خداوند برویم، بهار جان‌ها به تدریج زندگی را به مرکز ما آورده و دلمان را تازه می‌کند. در این صورت رضا داشتن ما در این لحظه سبب می‌شود که قضا هم بر وفق مراد ما باشد.

مطلع غزل ۱۱ بیتی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱

گر تو ملولی ای پدر، جانبِ یارِ من بیا

تا که بهارِ جان‌ها تازه کند دلِ تو را

شاد و سلامت باشید؟.

مرضیه از نجف‌آباد



به نام خدا

و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۳۳ گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۴

مر لئیمان را بزن، تا سر نهند

مر کریمان را بده تا بر دهند

*لئیم: پست

زندگی مجبور است ما را از راه انحراف به راه راست هدایت کند، مجبور است ما را از حسادت و کینه و خشم و تنفر و جنس تقلبی ای که ساخته ایم رها سازد و شادی بی سبب و سبک بالی را به جای درد و تیرگی به ما بدهد، پس اگر پست شدیم و من ذهنی هستیم زندگی از راه درد و رنج و بلا مجبور می شود ما را بیدار کند، پس هر چه زودتر تسلیم شویم به نفع خود ما است تا زندگی حقیقی و زیبایی زندگی را بچشیم و درک کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش تر آید از شکر

لیک، کم خایش، که دارد صد خطر



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

ایمن آبادست آن راهِ نیاز

ترک نازش گیر و، با آن ره بساز

من ذهنی و قلبی ما با ناشکری و مقاومت و جر و بحث و مرض می‌دانم و شهوات زنده می‌ماند و از این راه‌ها تغذیه می‌شود، اما همه این‌ها ما را خشک و تلف می‌کند، اما راه دیگر برای زنده ماندن حقیقی و اصیل و سبک‌بالی شکر و صبر و پرهیز و پذیرش و رضایت است، حدس و گمان نداشتن و قضاوت نکردن و شایعه‌پراکنی نداشتن است، این باعث خالی شدن مرکز و ذهن و برگشت به اصل و خداگونگی و هشیاری است و باعث حس کافی بودن و فراوان‌اندیشی و رواداشتن می‌شود، باعث می‌شود دیگر مقایسه و کینه و حسادت از بین برود و رها و آزاد می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۶

ای بسا نازآوری زد پَر و بال

آخر الامر، آن بر آن کس شد و بال

شاید با دست و پا زدن و ناز کردن و چنگ زدن به خواسته‌ای برسیم، به پول و مقام و شهرت و شهوتی، اما همان گُلوی ما را فشار می‌دهد و حس زندگی و شادی بی‌سبب و سبک‌بالی را از ما می‌گیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷

آنکه خورشیدِ بلا بر سرِ او تیغ زده‌ست

گستران بر سرِ او سایه احسان و رضا



ای زندگی، ممنون که روی ما کار می کنی تا این زندگی تیره و تاریک و سنگین ما به نور و روشنایی و شادی تغییر کند و ای زندگی، ممنون که حس رضایت و شکر و کافی بودن در ما زنده می شود. ای زندگی، ممنون که بخشیدن و جبران کردن و پذیرش و صبر و پرهیز را به ما نشان دادی تا بتوانیم خساست و حسادت و مقایسه و طمع و مقاومت و کنترل کردن را کنار بگذاریم و نور خدا رو دریافت کنیم و رها شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزار ابر عنایت بر آسمانِ رضااست

اگر ببارم، از آن ابر بر سرت ببارم

هرچه خیر و برکت و عشق و شادی در رضایت و شکر و پذیرش داشتن و توکل ما به زندگی است، بارش عشق و شادی با خالی کردن مرکز ما از هر کینه و خشم و قبض و جر و بحث و دشمن بینی میسر می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

نه تو اَعْطِینَاکَ کوثر خوانده ای؟

پس چرا خشکی و تشنه مانده ای؟

مگر تو آیه «کوثر را به تو عطا کردیم» را نخوانده ای؟ زندگی جنس بی نهایت و فراوانی را به ما داده، اما ما خود را خشک و کوچک کردیم و در زیر خرابه های اعتیادها و می دانم ها و شهوات و هیجانانی مثل خشم و نفرت و حسادت و مقایسه و حسرت دفن کردیم، ما کسانی را دیده ایم که با پول کم، شغل معمولی و کارگری، ظاهر معمولی، خانه کوچک دلی شاد و با طراوت دارند و کسانی را هم دیده ایم که با پول زیاد و شغل بزرگ و شهرت و خانه بزرگ و همسر زیبا و ظاهر زیبا دلی خشک و پر از ترس و اضطراب و حسادت و مقایسه و خساست دارند و خشک از شادی حقیقی هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳

یا مگر فرعونى و کوثر چو نیل

بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل؟

ما از وقتی که تبدیل به من‌ذهنی تقلبی و محدود شدیم و اصل و بی‌نهایتی و جنس خالی و عمیق خود را فراموش کردیم، مثل فرعون خود را با چیزها پُر کردیم و به آدم‌ها و اشیا و قدرت و خساست و حسادت و مقایسه چسبیده‌ایم و بنابراین زندگی را تبدیل به درد و رنج و کم‌بینی و دشمن‌بینی کردیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

توبه کن، بیزار شو از هر عدو

کو ندارد آبِ کوثر در کدو

تمام تلاش زندگی این است که ما متوجه شویم و برگردیم به سمت زندگی و دوباره هشیارانه یکی شویم با زندگی. اگر متوجه شویم که درد و رنج و مقایسه کافی است، دیگر به دیگران و چیزها نمی‌چسبیم و با مشّت باز زندگی می‌کنیم و انرژی را تلف نمی‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵

هر که را دیدی ز کوثر سرخ‌رو

او محمدخُوست با او گیر خُو



اگر کسی مثل بزرگان و مولانا و آقای شهبازی و کسانی که روی خود کار می‌کنند و تعهد به تغییر کردن از من‌ذهنی دارند و شادی بی‌سبب را چشیده‌اند و از طَمَع و حرص و شهوات خشک‌کننده و مقایسه و خودنمایی پرهیز می‌کنند و روا دارند و دیگران را کنترل نمی‌کنند و ادعای می‌دانم ندارند و ادعای کمال ندارند، اگر همراه شویم، خوی آن‌ها در ما اثر می‌گذارد و نرمی و انبساط و طراوت را از آن‌ها دریافت می‌کنیم، البته این به معنی بد و خوب کردن و برچسب زدن به آدم‌ها نیست، به معنی هشیاری و گوش بزنگی و تعهد به درآوردن لباس منیت و لباس توهمی من‌ذهنی خود ما است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷

هر که را دیدی ز کوثر خشک‌لب

دشمنش می‌دار همچون مرگ و تب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸

گر چه بابایِ تو است و مامِ تو

کو حقیقت هست خون‌آشامِ تو

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

از خلیلِ حق بی‌آموز این سیر

که شد او بیزار اول از پدر

از طریق من‌های ذهنی ما تاثیر می‌گیریم، ما تا وقتی نرم و انعطاف‌پذیر و پرهیزکار و خالی نشدیم، آسیب‌پذیر هستیم و من‌های ذهنی روی ما اثر می‌گذارند و ما را از جنس شهوات و اعتیادها و حرص و طمع و تنفر می‌کنند، ما باید کسانی که خشک و دردمند هستند را جدی بگیریم و با کسانی باشیم که روی خود کار می‌کنند و برای آن‌ها خدا و زنده شدن



به زندگی مهم است، کسانی که طمع و خشم و حسادت و شهوترانی را شناسایی کردند و تسلیم شدند و عقل من ذهنی را به کار نمی‌بندند.

با سپاس از همه،

علی از تهران



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

عبور از برنامه ۱۰۰۰ مبارکمان باد.

خدا قوت ویژه به آقای شهبازی نازنین که سالیان سال در این راه عظیم و با شکوه قدم نهادند. سوختند تا بسازند و روشنایی‌ها را پخش مبارک باد غزل ۵۱ دیوان شمس مولانا که آغازگر برنامه ۱۰۰۰ بود.

آقای شهبازی نازنین چگونه می‌توان قدردان بود و از زحماتان تشکر کرد که چه زحماتی که برایمان نکشیدید و چه اصطلاحاتی را که ابداع و وارد واژگان فرهنگ و ادب فارسی ایران زمین که فقط مختص و منحصر به برنامه گنج حضور می‌باشد. حال یادآوری تعدادی از این واژگان اساسی و کلیدی خارج از لطف نیست از جمله:

من ذهنی، مرکز عدم، دید دویی، دید نظر، عدم‌بین، ایستادن روی پای هشیاری حضور، سکوت‌شنو، فضاگشایی، فضای گشوده‌شده، فضا‌بندی، همانش، واهمانش، هم‌هویت شدن، دیدن زندگی در دیگران، همانیدگی، حقیقت وجودی، افسانه‌سازی من‌ذهنی، قانون جبران، فضای یکتایی، زندگی زنده، حس وحدت، شناسایی مساوی است با آزادی، فراوان‌اندیشی، کم‌یابی‌اندیشی، درد هشیارانه، ضربان تکاملی هشیاری، فضای درون، یوسفیت درون، جسم به‌علاوه انکار جسم، گذشته به‌ثمرنرسیده، آینده نامعلوم، هشیاری جسمی، هشیاری حضور، جنس الست، گنج حضور، نورافکن را روی خود روشن نگه داشتن، ذهن همانیده.

و چه ابیات کلیدی را که یاد نگرفتیم و به‌عنوان برند از آن‌ها در زندگی شخصی‌مان به‌کار برده‌ایم و که در هیچ مقطع تحصیلی به ما آموخته نشده بود. آقای شهبازی نازنین قبل از آشنایی با برنامه گنج حضور رنجور و غمگین و افسرده بودم و در دردهای همانیده شده خود گیج و گم و چرا چرا گفتن‌هایی که بر سر زبانم جاری که بیشتر داستان زندگی‌ام را در برنامه‌ها بیان نموده‌ام.



شما دستم را گرفتید و در کلاس درس مولانای جان قرار دادید و آهسته آهسته گوش کر و ناشنوای من ذهنی ام را شنوا. نشستم و نوشتم و نوشتم و نوشتم فضای درون گشوده شد و آرام آرام بر دل و جانم روان، هشیاری خود را پیدا، و به من اجازه حرف زدن که داستان زندگی ام را بیان بدون این که از قضاوت شدن بترسم چراکه این جا قضاوتی در کار نیست. چگونه می توان قدردان بود و شاکر؟ که زبان قاصر است و کلمات را یارا نه، درودتان باد این عشق و عاشقی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۰

همه را بیازمودم، ز تو خوشترم نیامد

چو فروشدم به دریا، چو تو گوهرم نیامد

سر خُنب ها گشادم، ز هزار خُم چشیدم

چو شرابِ سرکش تو به لب و سرم نیامد

و همچنین از انتخاب ابیات گرفته تا طراحی اشکال معنوی و پرورش کودکان عشق، جوانان عشق، مدرسه عشق، پیغام های عشق و پیام های معنوی و پنج کانال برنامه گنج حضور که خود معادل پنج دانشگاه عظیم می باشد و چه صبوری ها و پایداری هایی که انجام دادید. و با ما همراه شدید و ما را لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب پذیرا. و چه بسا که ما یا ابیات را اشتباه خواندیم یا شماره ابیات را یاد نداشتیم، چه عالی و عملی درس فضاگشایی و صبر و شکیبایی را به ما آموختید.

و هرگز شکایتی نداشتید و از تعریف و تمجیدات به دور و هر پیشرفت ما را به خودمان و به مولانای جان نسبت دادید. و چه زیبا پاکیزگی و شیک پوشی را به ما نشان و منظم و مرتب بودن را نشان و چه معلمی چه عشقی و چه عظمتی، درودتان باد این عشق و عاشقی، گوارای وجود مبارکتان زحماتتان مثمر ثمر واقع گردید.



و در پایان: وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تُهی‌ست

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

پُرانرژی و سالم بمانید،

خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

